



Deutsch Afghanischer Kulturverein .e. V.

**Berner Strasse 51  
22145 Hamburg  
Tel:0176 62331269**

تا زنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ

بعد از وفات کس به کس احسان نمی کند

فریخته گان کلوپ قلم درودبرشا،

تجلیل و نکوداشت از مقام والای استاد و اصف باختری را به دیدۀ قدر میگیریم و موفقیت مزید برایتان آرزو مندیم. دانشیان و شیایه گان کشور را، قدر مسلم آن است که در زمان حیات ارج کز کرده شوند و کارنامه های نیکوی شان را بازنگری نموده تا ارزشمندی آن بر دیگران حربه بهتر بسین گردد.

بدون شک؛ استاد باختری یکی از ستاره گان درخشندۀ شعر و ادب پارسی می باشند که همواره آتش شعرشان شعله ور بوده و گرمی ادب شان همه را به خود واداشته است. شعر تجسم و تصویری از ماحول است که شعر استاد باختری از لحظه آغاز چنان آغازین گرفته است که هر آن آینه وارد مقابل چشمان خواننده اش ظهور می نماید و پرتو هستی را بر پیشانی مخاطب خویش میکشاید. خواننده را مسحور در ایام، ابهام، معانی و فصاحت در کلام نموده، چون دلباخته ی بخودی کشاند. مانیر شیفته گان کلام استادیم که بی صبرانه چشم انتظار شب محفل بودیم تا گوش جان به کلام استاد باختری و دانشمندی که در این محفل باسکوه سخنانی دارند، بسپاریم

بادينځ که مشکلات زندگی مارا بخودچنان پيچيد که از حضور در این محفل شکره مند ادبی معذورماندیم. آرزو مندیم تا در فرصتی دیگر چرخ روزگار به کام مان افتد تا باری توانیم پای صحبت استاد باحترمی زانو زسیم.

بدروود

کانون فرسنگی افغانستان - آلمان

مصلح سلجوقی

02.06.2011 هامبورگ - جرمنی

همچنان چند بیتی از استاد باختری را با اجازه مخمس ساخته ام ، ضمن همین نامه خدمت میفرستم امید  
لیاقت آنرا داشته باشد تا در برنامه تان دکلمه شود . ممنون

## مخمسی بر شعر استاد باختری

از: مصلح بلوچی

نفس در تنگنای سینه‌ی ناشاد خونین است      صدادرپیچ و تاب حلقه‌ی فریاد خونین است  
دم تیغ چپاول دامن جلاد خونین است      "گذرگاه نهاد و سرزمین یاد خونین است  
نمی‌خواند مگر امشب گلوی باد خونین است"

نکه در خاطری، مستی ره‌ی تالامکان نوشت      قلم از خون عالم نامه‌ی در کهنکشان نوشت  
ازل در کارگاهی خود غم دل رانمان نوشت      "شفق با خط قرمز بر جبین آسمان نوشت  
دل بیدادگر هم زین همه بیداد خونین است"

دوات رنگ کردون شده عالم کشته غوغایم      ز کلکم خط نمی آید مگر اندوه و سودایم  
جهان یکسر نظر دارد به این پیمان رسوایم      "پنداری، همین امشب غم آکین است آوایم  
بنای کاخ‌زین شعرم از بنیاد خونین است"

سرود سرخ آتش شد درون آشیان بگرفت      نهال سبز جولان زد و آغوش کمان بگرفت

غبار ابر نور از دامن صحرا عیان بگرفت      نخل افکنده سرگردون به زیری آسمان بگرفت

کتاب زندگانی در جهان بکشاد خونین است

بهار تریتم میند که رنگ و بونمی آید      دماغ حیرتم گوید که آب از جونمی آید

طناب دار جز بر شاخه پی نابونمی آید      کف پوچ تو "مصلح" تا قیامت رونمی آید

غبار زنده در اندیشه فساد خونین است